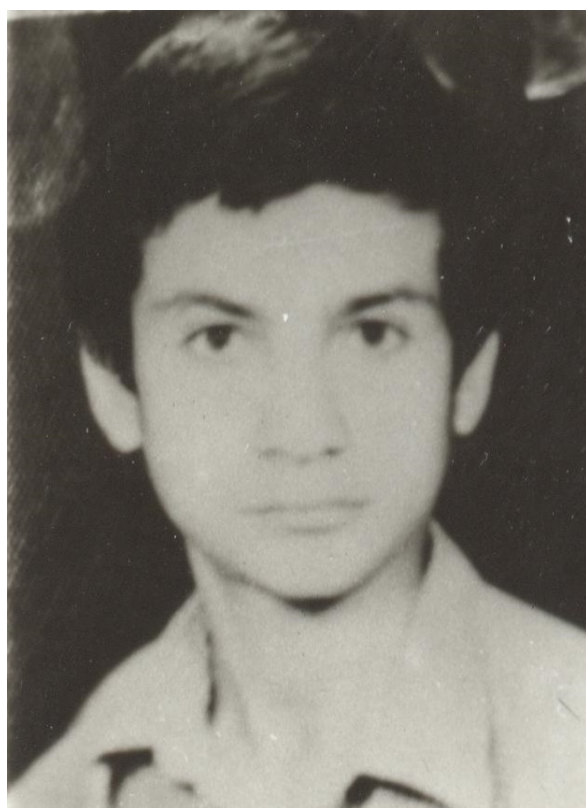


شهید رضا سناپوری



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نام پدر	حیدر
تاریخ تولد	۱۳۴۹/۰۱/۰۷
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۳/۲۱
محل شهادت	فاو
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	آموزش و پرورش
تحصیلات	دانشجو
مدفن	سنا

زندگینامه

رضا سناپور فرزند حیدر در سال ۱۳۴۹ در روستای سنا، چشم پاک خویش را به جهان گشود تا در میدان امتحان و آزمایش زندگی آزموده شود. وی در خانواده‌ای مذهبی و متدین و فقیر و تنگدست در آغوش پرمهر پدر و مادری دلسوز، دوران طفولیت خود را گذراند و از لقمه حلالی که از عرق جبین پدر بدست آمده بود و بر سفره‌ای که بوی سفره زهرا و علی(ج) میداد بهره برد. با عشق به ائمه توسط مادرش پرورده شد در سن ۶ سالگی تحصیلات ابتدائی خود را در همین روستا آغاز کرد. وی از همان زمان کودکی به درس علاقه زیادی داشت و نمرات خوب ایشان گواه این ادعا است. وی خواست تا بیاموزد که چگونه باید قلم بدست بگیرد و خط سرخ شهادت را ادامه دهد و با آموختن و نوشتن کلمه «آب» به یاد سرور عطشان خود باشد.

الفا را آموخت تا خون و شهادت را هجی کند. ایشان دارای اخلاقی نیکو بود. با هر کسی که برخوردی داشت با او دوست میشد در راه دوستی ثابت قدم و استوار بود، و همیشه به پدر و مادر خود احترام فراوان می نمود.

برای ادامه تحصیل وارد مدرسه راهنمایی شهید حسینی همین روستا گردید، تا مدتی دیگر برای باروری قلمش گام بردارد. او عاشق و عارف دلباخته بود و در اقیانوس عشق به پروردگار غوطه ور شنا می کرد. او مرغ حقی بود که از زمان کودکی فریاد حق و آزادی سرمی داد. لذا دوران راهنمایی را با افتخار گذراند و برای رسالت تربیت جوان و خدمت به فرزندان انقلاب وارد دانشسرای تربیت معلم شهید شهبازی خورموج گردید. وی علاقه زیادی به دانش و آموختن داشت.

شهید سناپور یکی از اعضای فعال و پرتوان گروه مقاومت شهید حیدری محسوب می شد و مردم را با اعمال و افعالش به طرف گروه مقاومت می کشید. و آنها را وادار به اتحاد و وحدت می نمود. چون علاقه زیادی به انقلاب داشت در تمام مراسمات مذهبی و مجالسات شرکت فعال داشت و چندین بار جهت یاری رساندن به سلحشوران خطه توحید و رزمندگان اسلام به بسیج مراجعه نمود، ولی به علت کمبود سن از تقاضای وی ممانعت به عمل می آمد. او متین و استوار بود و نجابت و شجاعت را با هم داشت. کلامش آرام بخش دلها بود و لبانش همیشه در حالت تبسم، دنیا را به باد مسخره می گرفت و می گفت: ای دنیا تو نمی توانی مرا بفریبی. دلم می خواهد به جایی بروم که آنقدر زیباست. که اگر جسمم و طپش قلبم مزاحم نبود پر می کشیدم. زیرا این دنیای مادی جای بسیار تنگی است.

او علاقه زیادی به امام امت داشت و در صحبت های خود مکرراً تأکید داشتند که امام را تنها نگذارید. ما شعار دادیم استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی — نه شرقی و نه غربی. حال باید این شعار را عملی بسازیم. اگر چه در این راه شهید شویم بهتر از مرگ در رختخواب است.

موفقیت در زندگی و دانشسرا او را فریب نداد و شیفته دنیا نساخت.

شهید در طرح لبیک با امام، جهت پاسخ دادن به ندای بت شکن زمان، وارد جبهه دیگری گردید و درس و مدرسه را وا گذاشت و وارد جبهه معنوی گردید. خواست این دفعه در دانشگاه جبهه و در سنگر عاشقان الله درس ایثار و تقوا را بیاموزد و بدرستی که مدرکش را چه نیکو با کنکور تقوی و درس ایثار و شهادت به پایان رساند و در تاریخ ۶۵/۱/۲۱ به جبهه اعزام شد. پس از گذراندن دوره آموزشی در پادگان بوشهر، رهسپار مناطق جنگی در جنوب (فاو) گردید و در دانشگاه جانبازی و ایثار قبول شد و نشان شجاعت و افتخار را از سرورش حسین بن علی گرفت.

سینه‌ای که جایگاه عشق به الله بود و برای شهادت می تپید غرق در خون گشت و لاله‌ای و گلی به گلزار شهادت اسلام اضافه شد. سرانجام پس از گذشت ۱۶ بهار از عمرش در تاریخ ۶۵/۳/۲۱ بر اثر اصابت ترکش خمپاره به

پیشانی‌اش شربت شهادت نوشید و به سوی معبود دیرینه‌اش شتافت .

چگونگی گفتن خبر شهادت شهید به خانواده

در خردادماه سال ۱۳۶۵ ساعت ۹ شب بود که این پیغام را آوردند . برای لحظه‌ای قلبم از کارکردن ایستاد، ولی چون ما از خدائیم و بسوی خدا باز می‌گردیم، خدا را شکر نمودم .

مصاحبه

در محضر مادر شهید

برخورد شهید با اعضا خانواده

شاید برخورد شهید قابل وصف و نوشتن بروی کاغذ نباشد. آنقدر خوب و آقا بود که هنگام خواب از پدر اجازه می گرفت و می گفت: اگر کاری با من ندارید با اجازه بخوابم. در آشپزی در بعضی مواقع به من کمک می کرد. او خیلی آقا بود و...

برخورد شهید با دوستان

همیشه خوب و مهربان بود، با کودکان یتیم بسیار مهربان بود و در حال آنان دلسوزی می کرد.

چه اندازه دوستش داشتید؟

به خدا بیشتر از خودم دوستش داشتم. نمی توانم او را از خودم جدا ببینم.

رفتن به جبهه « عشق رفتن از دوستانش دیده بود »

از طرف بسیج دانش آموزی در دانشسرای شهید شهر یاری به جبهه اعزام شد چون همکلاسان و دوستان خود را دیده بود که همه رفته اند شور و شوق او نیز او را روانه جبهه نموده بود.

راضی بودن مادر از رفتن رضا به جبهه

گرچه پدرش در ابتدا مخالفت اندکی داشت ولی من چون نیت کرده بودم که رضا باید به جبهه برود پدرش را راضی کردم تا رضا به جبهه برود. موقع رفتن پدرش منزل نبود از من خواست که از او حلالیت بطلبم.

آرزوی مادر برای رضای نازنینش

دوست دارم پسر من با حضرت سیدالشهدا محشور شود و در کنار سرور و سالار شهیدان در کنار سروران بهشت باشد.

شرکت در مراسمات

همیشه و هر وقت صدای بلندگوی حسینیه بلند می شد رضا از اولین نفراتی بود که حضور پیدا می کرد. در مراسمات تاسوعا و عاشورا شرکت فعال داشت. این راه و رسم را از پدرش که عمری در خدمت مردم و خدمت به ائمه بود یاد گرفته بود.

خاطرات

خاطره از زبان مادر شهید

یک روز صبح که رفتم تا او را برای نماز صبح بیدار کنم به نزدیکی رفتم دستم را روی پیشانی کشیدم و صدایش زدم . وقتی که رضا بلند شد تا نماز صبح را بجا آورد، لحظه‌ای ، نوری عجیب در سیمای نازنینش دیدم، که هرگز از یاد نخواهم برد .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران